

اومبرتو اکو و نشانه شناسی

- نشانه شناس و نه جامعه شناس / خوان خوزه خونیدی / نیلوفر شیرازی
- اومبرتو اکو و نشانه شناسی / دکتر محمد ضمیران
- جنگ چریکی نشانه شناختی / اومبرتو اکو / بابک سیدحسینی

اومبرتو اکو از نویسندگان کنایی نویسنده متأثر از ادبیات قرون وسطا است. جنبه کنایی موجود در آثارش شنوندگان و دانشجویان را مسحور خود می سازد. نظرگاه های وی در مورد نشانه شناسی و تکنیک های او برای تحقق فرضیه هایش و نیز پوزخندهای بائودولینو و تضارب آراء میان دو اثر او بائودولینو و آونگ فوکو و همین طور ملکه ای در میان شعله ها و داستان گل سرخی که به نام کشیش های قرون وسطا گره خورده، خود حکایتگر داستانی است زیبا و آغازی بر گفتگویی بی پرده با پی ریز این بازی ها.

— شما از بازی با کلمات خوشنتان می آید؟

اومبرتو اکو: باید بگویم که این در من یک تحریک مداوم است. این هنری نیست که در طول خلق آن واژگان، بی حساب و کتاب از قلم کسی که سعی دارد انگاره ها و تاریخ را در نوشته ها و شخصیت های داستانی خود متجلی کند، بیرون بریزند. علیرغم این که این خود فراخوانی ست از سوی کلمات، که خود، منابع لایزال طبیعت احیاء شوندند.

— آیا این واژگان آخرالزمانی اند یا مختلط؟

اومبرتو اکو: این عنوان در دهه هفتاد در کشور شما خیلی سر و صدا به پا کرد. واژگان آخرالزمانی یا مختلط هر دو به فرهنگ ها متعلقند و برای تجلی فراروی ها و گناهان کاربرد دارند و آشکارا گفتمان ها را از هم تفکیک می کنند. واژگان گره خورده به

این نیت، بسته به میزان اختلاطشان می‌توانند محافظه‌کارانه یا آخرالزمانی باشند.
— علیرغم زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون نظر شما درباره کشور من، آرژانتین،

چیست؟

اومبرتو اکو: من یکی از ستایشگران پرویا قرص بورخس و پی‌رنگ داستانها و توصیف‌هایش از یک انسان آرژانتینی‌ام. از قضا وقتی از آرژانتین دیدن کردم و مباحثات یاران و برخی از دوستانم را که بعدها با هم همپاله شدیم، در مورد انسان آرژانتینی شنیدم، به شدت شگفت زده شدم.

— این مسأله در میان آرژانتینی‌ها رواج دارد.

اومبرتو اکو: در نهایت احترام باید به شما بگویم که ساختار روشنفکری آرژانتینی ساختاری خشک است. دانشگاه‌های دولتی شما تحسین برانگیزند. اما شما اکثراً به صورت انفرادی موفق بوده‌اید و در حوزه‌های انفرادی نویسنده‌گی، دانش و ورزش آرژانتینی‌ها هر یک برای خود شخصیت‌های برجسته‌ای دارند.

— گاردل؛ چه‌گه‌وارا؛ مارادونا؛ و...

اومبرتو اکو: در اولین برخورد من با «گاردل» دریافتم که او یک استاد است. شما بهش چه می‌گویید؟ هر روز بهتر از دیروز. گوش سپردن به سخنان وی دلپذیر است. در مورد «چه‌گه‌وارا» باید اذعان کنم که او شخصیت فرهیخته، نکته‌سنج و فرهیخته‌ای داشت. اما خیلی جوان بود که به قتل رسید. مرگ او بسیار ابهام برانگیز بود. به همین دلیل من در برابر نظر او در خصوص بازپس‌گیری کوبا واپس می‌نشینم. «مارادونا» همواره با مواضع توهین‌آمیز خود مرا تحت تأثیر قرار داده. اگر تنها کمی منش سیاستمدارانه می‌داشت، می‌توانست آونگ مارادونای خود را بنویسد. ما باید به دنبال بسیاری از چراهای فلسفه مبهم و توانای فوتبال بگردیم که توانسته این ورزش زیبا را با اینهمه علاقه‌مند به آتش بکشد.

— شما از تداوم ذهنیت روشنفکر آرژانتینی یاد کردید. آیا این مسأله برای تحقق

آرمان‌های مردم این کشور در انجام صحیح و بی‌نقص انتخابات کافی است؟

اومبرتو اکو: من یک زبان‌شناس و نه جامعه‌شناس. در نهایت این شما باید که باید به این پرسش پاسخ دهید. با من بازی دیالکتیکی نکنید.

— آیا این یک بازی است؟

اومبرتو اکو: (می‌خندد) خب. متأسفانه نه. شما در دهه نود در امریکای جنوبی یک

برلوسکونی داشتید. «وهم»^{۱۶} شباهت بسیاری به برلوسکونی داشت. فقط قدری موهایش کم پشت‌تر از او بود. بی‌مسئولیتی ددمنشانه‌ای در قبال مردم داشت که در ماکیاولیسم مطلق و وقاحتش در مواجهه با ساختارهای اساسی سیاستگذاری‌ها خلاصه می‌شد. اما بدتر از آن همیشه مردمی هستند که این ساختارها را برخلاف تصدیق صوری‌شان همواره تکذیب می‌کنند و همواره هم به نام وفاداری پشیمان می‌شوند.

— مدتی است از انتشار آثار آکادمیک برای جوامع کوچک دانشگاهی دست شسته‌اید و در حال حاضر بر تمایل خود مبنی بر ادامه نگارش رمان میدان می‌دهید. تا جایی که به نوشتن داستان برای کودکان پرداخته‌اید؟!

اومبرتو اکو: بله. در طول نگارش شعله ملکه لوانا ایده‌های دیگری هم به ذهنم رسید. نوعی داستان کوتاه به سبک ایتالیایی؛ از منظری کنایی و در ارتباطی مدام با خلثی لغوی و روشنفکرانه. منظورم این است که ایتالیایی‌ها در این آثار با زبان متفاوتی مواجه می‌شوند و با ترس و وحشت از آن استقبال خواهند کرد. زیرا می‌بایست بیشتر به درونشان فرو روند و به پیچیدگی‌های زبانی خود دقیق شوند. بیچاره داته!... (می‌خندد) در مورد آثار آکادمیک خودم نیز باید بگویم که این قبیل آثار بیشتر در محیط‌های کوچکتر و در کنفرانس‌ها و همایش‌ها و نشست‌ها چاپ می‌شوند. نسبت به بچه‌ها تعلق خاطر خاصی دارم. نوه چهارساله‌ای دارم که تقریباً صددرصد اوقات فراغتم را وقف او می‌کنم. برای گریز از بحث‌ها و کلمات تک‌هجایی او، خیال کردم داستان‌های کوتاهی برایش بنویسم از زبان حیوانات که کاملاً در تضاد با سوپر استارهای امریکایی باشد. داستان‌هایی که در آنها، ما بزرگترها خودمان را در دنیای بچه‌ها تصور می‌کنیم.

— جایی خوانده‌ام که شما در حال پژوهش درباره فن شعر ارسطو هستید. هرگز به ذهن‌تان خطور نکرده که چیزی درباره ولتر بنویسید؟

اومبرتو اکو: شما که اینهمه پرسش جالب به ذهن‌تان می‌رسد، چرا خودتان نمی‌نویسید؟

— سؤال از روی کنجکاوی بود.

اومبرتو اکو: راستش در این زمینه می‌توان بسیار قلمفرسایی کرد. ولتر فرد متخلفی بود. اگر کسی بخت خواندن نامه‌های او را به دربار داشته باشد یا از شیفتگی وی نسبت به زنان آگاهی بیابد، درمی‌یابد که او به راستی یک دکامرون به تمام معنا بوده. او پشت سرهم با اظهار نظرات صریحش دربار را به نچالش می‌طلیید و به ریش ساختار حکومت

پادشاهی می‌خندید. اما دربارهٔ ارسطو هم من در واقع علاقه‌مند به تحقیق دربارهٔ کاربرد استعاره در قرون وسطا هستم که از آن طریق دو نکته معنا می‌یابد: نخست این که آیا به واقع نظریهٔ ارسطو همان است که در قرون وسطا رایج بوده؟ و دیگر این که اگر این نظریه مربوط به قرون وسطا بوده، با علم به این که نظریهٔ استعاره براساس سنت لاتینی آن است که ریشه در افکار ارسطو دارد، باید بدانیم که غایت نظریهٔ ارسطو دربارهٔ استعاره این بوده که استعاره ارزش شناختی دارد و صرفاً یک چیز تزئینی نیست. آن وقت است که ما با دو مسألهٔ دیگر مواجه می‌شویم. نخست این که آیا نویسندگان قرون وسطا که به ترجمه‌های آثار ارسطو اعم از بویقا و توریقا دسترسی داشته‌اند، در آن دوره در اوج کمال بوده‌اند؟ و مورد دوم این که شناخت استعاری تا چه اندازه از نظریهٔ منطقی و مابعدالطبیعی تشبیه به دور بوده است؟ دو موضوع لاینحل و دارای نکات ضد و نقیض که همچنان بحث برانگیزند. در آینده خواهیم دید که این دو گفتمان تا کجا ادامه خواهند یافت.

— می‌خواستیم به اطلاعات برسانم که رمان شعلهٔ ملکه لوانا رتبهٔ اول فروش را در نمایشگاه بین‌المللی کتاب بوئنوس آیرس از آن خود کرده...

اومبرتو اکو: بسیار از این بابت خوشحالم. ترجمهٔ بسیار خوبی هم شده. هر چند ترجمهٔ نام گل سرخ اشتباهات بزرگی داشت.

— کی دوباره از آرژانتین دیدن خواهید کرد؟

اومبرتو اکو: سال ۱۹۷۱ به «کومودورو ریوادویا» دعوت شده بودم. اما نرسیدم. چمدانم در خلیج سفید جا ماند. باید به سراغش می‌رفتم. اما در سال ۱۹۹۴ از طرف دانشگاه بوئنوس آیرس دعوت شدم و بعد هم در سال ۲۰۰۰ با توافقی دانشگاه بولونیا و بوئنوس آیرس جلساتی را در این شهر برگزار کردم. اما دلم می‌خواست می‌توانستم هفته‌ای را برای دل خودم در این شهر بگردم و به تالارهای رقص بروم و حسابی از بوئنوس آیرس دیدن کنم. اما برای این کار حداقل یک ماه وقت لازم بود.

— از شما دعوت می‌کنیم که به پاتاگونیا بیایید.

اومبرتو اکو: باید جایی جادویی باشد.

۲۶ آوریل ۲۰۰۵



تاریخ: ۱۳۵۷/۰۵/۰۵
محل: خانه شخصی